

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

نظريه امام خميني در اثبات برائت در اقل و اكثر ارتباطي

قبل از تعطيلات نوروز، بحث ما در اقل و اكثر ارتباطي رسيد به نظريه شريف امام رضوان الله تعالي عليه، عرض كرديم كه ايشان هم به تبع مرحوم شيخ انصاري اعلي الله مقامه الشريف قائلند به اينكه در اقل و اكثر ارتباطي برائت عقلي و برائت نقلي (هر دو) جريان دارد.

اما براي اثبات مدعايشان راهي غير از راه شيخ و غير از راه مرحوم محقق اصفهاني و ديگراني كه قائل به برائت هستند طي كردند كه در ذهنم هست كه قبل از تعطيلات در دو جلسه ما نظر امام را عرض كرديم و گفتيم كه بين آنچه كه در كتاب تهذيب الاصول آمده و آنچه كه مرحوم شهيد حاج آقا مصطفى (فرزند امام رضوان الله عليه) نقل كردند يك مقداري تفاوت وجود دارد و بعضي از قسمت ها را خود مرحوم حاج آقا مصطفى هم تصريح مي كنند كه اينجا تهذيب الاصول به صورت دقيق بيان نكردند.

اجمالاً امام (رضوان الله عليه) مقدماتي را ذكر کرده اند كه خلاصه ي آن مقدمات اين مي شود كه در باب مركبات اعتباريه مثل نماز و حج آنچه كه متعلق واقع مي شود خود مركب است، صورت تركيبه است، اما به اجزاء نه امر ضمني تعلق پيدا مي كند و نه اينكه امر به مركب انحلال به آنها پيدا كند، فرمودند اساساً در باب مركبات وقتي مركب متعلق امر قرار مي گيرد اجزاء به طور كلي مغفول عنها هستند، اصلاً در مورد اجزاء مولا تصوّر ي ندارد، تا ما بعد بگوئيم آيا مولا در اقيموا الصلاة نه جزء را واجب کرده يا ده جزء را؟ يعني با اين بيانشان كه امر متعلق به مركب است و در اين مركبات اجزاء مورد لحاظ قرار نگرفتند، اينكه بگوئيم دوران بين نه و ده جزء است غلط است، در اقيموا الصلاة، در لله علي الناس حج البيت، متعلق روشن است و آن عنوان طبيعي و همان صورت تركيبه است، صلاة، حج، به هيچ وجهي امر به اجزاء تعلق پيدا نمي كند.

بعد فرمودند مولا در بيان دوم اجزاء اين نمازي كه در امر اول واجب شد را بيان مي كند؛ ما مي گوئيم در امر دوم حجّت بر نه جزء قائم شده، يعني وقتي در امر دوم اجزاء را بيان مي كند مي گوئيم براي نه جزء حجّت قائم شده اما براي جزء دهم حجّتي وجود ندارد، لذا نسبت به جزء دهم ما برائت جاري مي كنيم و يك تشبيهي فرمودند و آن اينكه اگر از اول مولا شروع به بيان اجزاء كند، آن وقت ما در جزء دهم شك كنيم، آنجا مسلم برائت جاري مي شود، اينجا فرّش اين است كه اول مولا امر را متوجه كلّّي صلاة کرده و بعد آمده اجزاء را بيان کرده، به قول ايشان يك توسط عنوان در اينجا محقق شده، آنجايي كه اين توسط عنوان نيست مولا يك اجزائي را ذكر مي كند، ما اگر در جزء دهم آن شك كرديم چطور برائت جاري مي كنيم؟ در اينجايي كه توسط عنوان شده نسبت به جزء دهم برائت جاري مي كنيم، اين خلاصه ي مدعاي امام رضوان الله تعالي عليه.

عرض كردم اين يكي از ابتكارات اصولي امام است، يعني قبل از ايشان در اين بحث اقل و اكثر ارتباطي كسي براي برائت اينچنين استدلال ي با چنين مقدماتي نداشته و لذا مي شود گفت يكي از ابتكارات اصولي امام در همين بحث اقل و اكثر ارتباطي

نکاتی در نقد نظریه امام خمینی

حالا ببینیم که آیا می‌شود نسبت به این فرمایش مناقشه‌ای کرد یا خیر؟ اینجا چند نکته به ذهن می‌رسد که ما عرض می‌کنیم؛

نخست: اولین نکته این است که در میان این مقدمات بعضی از مقدمات جنبه‌ی فلسفی دارد و نباید اینها را در مباحث علم اصول، در امور اعتباری و در انشاء داخل کنیم، از جمله در آن مقدمه‌ای که فرمودند تعلق واحد به کثیر بما هو کثیر محال است، که مقدمه‌ی سوم بود، آنجایی که بحث کردند که وحدت و تعدد امر ناشی از چیست؟ بیانی را داشتند که ما آن روز عرض کردیم این ردّ بر مرحوم محقق عراقی است، فرمودند وحدت و تعدد امر ناشی از وحدت و تعدد متعلق است، هر جا متعلق متعدد شد امر هم متعدد است، اگر در يك جا متعلق واحد است امر هم واحد است و نتیجه گرفتند که اگر يك جایی متعلق‌ها زیاد باشد محال است امر واحد به متعلق کثیر بما هو کثیر تعلق پیدا کند و لذا فرمودند باید اول از این اجزاء يك صورت واحدی ترکیبیه درست کنیم، این صورت واحدی ترکیبیه که درست شد بگوئیم امر متعلق به آن است، اما بدون این صورت واحدی ترکیبیه، بگوئیم بسم الله، تکبیرة الإحرام، قیام، رکوع، سجده، قرائت، اجزاء متعدد بگوئیم يك امر واحد به این اجزاء متعدد متعلق است این می‌شود تعلق واحد به کثیر و تعلق واحد به کثیر محال است.

ما می‌خواهیم عرض کنیم این تعلق واحد به کثیر در تکوینات محال است، اما در اعتباریات چه اشکالی دارد که يك انشاء واحد به امور کثیره تعلق پیدا کند، انشاء واحد اما منشأ متعدد باشد، هم منشأ متعدد و هم متعلق انشاء متعدد باشد، کما اینکه در آنجایی که پای افراد در میان است (نه اجزاء) می‌گوئیم يك تکلیف واحد شارع جعل می‌کند ولي لكل واحد واحد من الأفراد است، به عبارت دیگر همانطوری که در باب تکالیف می‌شود تکلیف واحد باشد اما موضوع، یعنی آن کسی که این تکلیف برای آن وضع شده، متعدد باشد. می‌شود تکلیف واحد باشد و متعلق هم متعدد باشد، بالأخره این مسئله که واحد بما هو واحد به کثیر بما هو کثیر تعلق پیدا نمی‌کند و عکس او کثیر بما هو کثیر به واحد بما هو واحد تعلق پیدا نمی‌کند! این در باب علل و معلول تکوینیّه است و در تکوینات معنا دارد، اما در باب اعتباریات چه اشکالی دارد يك حکم واحد، يك امر واحد به متعلق‌های متعدد تعلق پیدا کند و کسی نگوید که این قانون اختصاص به تکوینات ندارد، چرا؟ روشن است که این قانون استحاله تعلق کثیر بما هو کثیر فقط در تکوینات است، در تکوینات می‌گوئیم دو معلول مستقل، آن وقت يك علت واحد بخواهد علت تامه باشد، هم برای این معلول و هم برای آن معلول، این چه بسا از علیت عدم علیت لازم می‌آید، اما در باب اعتباریات این برهان جریان ندارد و این قاعده جریان ندارد!

دوم: ملاحظه دوم این است که واقعاً برای ما قبول این معنا خیلی مشکل است که بگوئیم مولا وقتی می‌خواهد نماز را واجب کند از اجزاء به طور کلی و بالمرّه غفلت فرموده، ولو اینکه ما فرمایش امام را تکمیل کردیم و ثبوتاً هم این معنا ممکن است، ممکن است بگوئیم وقتی مولا فرموده اقموا الصلاة واقعاً به اجزاء هیچ توجّهی ندارد ولي اثباتاً این صحیح نیست. مخصوصاً اینجا در همین ملاحظه دومی که در فرمایش امام داریم می‌خواهیم اشاره کنیم به اینکه بین این مطلب و یکی دیگر از مقدمات يك تهافت وجود دارد، در یکی از مقدمات فرمودند آمر و مأمور متعاکسند، آمر اول اجزاء را در نظر می‌گیرد بعد آن کلی و طبیعی را متعلق امر قرار می‌دهد، بالعکس؛ مأمور اول می‌گوید می‌خواهم آن کلی را امتثال کنم و بعد که می‌خواهد کلی را امتثال کند در مرحله‌ی دوم اجزاء را تصور می‌کند، خود همین مقدمه‌ی شما وقتی می‌فرمایید آمر، اول اجزاء را در نظر می‌گیرد و بعد امر می‌آید متوجه صلاة می‌شود، به این معناست که در حین تعلق امر به صلاة اجزاء نمی‌شود مغفول عنه باشد، لا اقل عرض کردم اثباتاً، ولو ثبوتاً

این مطلب ممکن است ولي اثباتاً وقتی اجزاء را اول مي‌فرمایید، تصور کرده، بعد آمده امر را به طبیعی صلاة متعلق کرده، وقتی امر اول اجزاء را در نظر مي‌گیرد و بعد امر را به طبیعی صلاة متوجه مي‌کند، پس لامحاله باید اجزاء هم مورد توجهش باشد، مي‌گوید من مي‌گویم اقيموا الصلاة ولي فعلاً در اینکه مي‌گویم اقيموا الصلاة به هیچ جزئی از اجزایش توجه ندارم، این يك مقدار هم عرفیت ندارد و هم اثباتاً مشکل است، ولو اینکه عرض کردم ثبوتاً امکان دارد و عرض کردم بین این مطلب و آنچه که در مقدمه دوم بود که فرمودند امر و مأمور جنبه‌ي متعکس دارند انسان مي‌بیند يك مقداري بین این دو تا تهافت وجود دارد.

ما دو راه داریم؛ یکی اینکه بگوئیم به اصالة الإطلاق تمسک کنیم، کما فعله المشهور، همان راهی که مشهور طی کردند را طی کنیم، اما راه دوم و جواب دوم این است که منافاتی ندارد، ما از يك طرف بگوئیم اجزاء مورد غفلت نیستند اما از يك طرف بگوئیم مولا در مقام بیان تمام اجزاء نبوده، کسانی که مي‌خواهند به اصالة الإطلاق تمسک کنند باید بگویند مولا در مقام بیان تمام الأجزاء است و چون فرموده أحلّ الله البيع العربي پس فرقی بین عربي و فارسي نیست.

ما بیائیم به امام عرض کنیم از يك طرف نمی‌توانیم بگوئیم مولا از اجزاء غفلت کرده، خودتان در مقدمه‌ي دوم فرمودید امر اول اجزاء را در نظر مي‌گیرد، این از يك طرف. از طرف دیگر این را مي‌پذیریم که در اقيموا الصلاة در مقام بیان تمام اجزاء و شرایط و خصوصیات نیست و بین این مطلب و اینکه اجزاء مورد توجه است منافاتی وجود ندارد و در نتیجه باز ما اصل این مطلب را قبول داریم، در شكّ در اجزاء و شرایط به اطلاق اینها نمی‌شود تمسک کرد، چون یقین داریم مولا در مقام بیان تمام اجزاء و خصوصیات در این اقيموا الصلاة نیست، اما این ملازمه ندارد با اینکه بگوئیم اصلاً مولا توجّه‌ي به اجزاء و شرایط ندارد، چرا؟ مولا توجه به شرایط و اجزاء هم دارد اما نه در مقام بیان تمام خصوصیات اینها باشد، این هم ملاحظه‌ي دومی که بر فرمایش امام در اینجا داریم.

سوم: ملاحظه سوم این است که امام رضوان الله علیه بعد از اینکه فرمودند آنچه متعلّق واقع مي‌شود طبیعت است، فرمودند پس پای اجزاء در کار نیست، بعد نتیجه گرفتند و فرمودند دیگر معنا ندارد بگوئیم دوران بین اقل و الأكثر اینجا معنا دارد؟! چون اینجا اصلاً مسئله‌ي اجزاء نیست، مولا خواسته طبیعی نماز را واجب کند، طبیعی آن را هم واجب کرده. ملاحظه‌اي که داریم این است که دوران و تردید از ناحیه‌ي چه شخصی؟ آیا نمی‌شود بگوئیم مولا در مقام بیان طبیعی هست، اما مکلف مردّد بین اقل و اکثر است، مولا در مقام بیان يك مرکّب است و قبول داریم، مولا مي‌خواهد مرکّب صلاتي را واجب کند، خود مولا توجه به اجزاء ندارد سلّمناً، از اشکال دوم صرف نظر کنیم بگوئیم مولا توجه به اجزاء ندارد، اما بالأخره يك مرکبي است که در نزد مخاطب بین اقل و اکثر مردد است! به عبارت دیگر اگر تردید در نزد خود مولا را بگوئیم آن منتفی مي‌شود چون مولا مي‌خواهد فقط طبیعی را واجب کند و کاری به اجزاء ندارد، ولي بحث ما در دوران بین اقل و اکثر تردید من قبل المكلف است و چه منافاتی دارد مولا طبیعی را واجب کند اما مکلف مردّد بین اقل و اکثر بشود. این هم ملاحظه سوم.

بنابراین ولو اینکه این فرمایش امام و ابتکاری که داشتند بسیار جالب، دقیق و کاشف از آن همّت و فکر عمیق اصولي امام دارد، اما به نظر قاصر این سه ملاحظه بر آن وارد است و ما نمی‌توانیم مجموعاً این نظریه و استدلال امام را در اینجا بپذیریم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين